**سعدی - حافظ**

**محجوب، محمد جعفر**

....شمارهء اخیر مسلسل 274 تیرماه(1350)را در همان روز وصول‏ خواندم و با آنکه روزهای انعقاد کنگرهء جهانی سعدی و حافظ در شیراز شرف حضور داشتم‏ و در خدمتتان بودم،باز گزارشی را که بر قلم آن عزیز باصراحت و شیرینی و ایجاز خاص‏ خود رفته بود مطالعه کردم و در آن بدین عبارت برخوردم:

«میان دوست‏داران دو شاعر بزرگ،یک نوع رقابت ادیبانه نیز بوجود آمده بود، باین معنی که بعضی از حافظ دوستان گاهی سخن خود را چنان می‏پروراندند که حافظ مقامی‏ برتر از سعدی می‏یافت،و بعضی از سعدی دوستان حافظ را از شاگردان سعدی می‏شمردند. دکتر مظاهر مصفا و دکتر محمد جعفر در این مورد اخیر حرارتی بیش داشتند.»

اگر اشتباه نکنم منظور از مورد اخیر این است که بنده سعدی را از حافظ برتر می‏نهاده‏ام. البته بنده دربارهء دوست عزیز دانشمندم استاد محترم آقای دکتر مصفا در این باب‏ چیزی نمی‏دانم.اما چون عقیده و داوری شخصی خود را می‏دانم ناگزیر از تقدیم این‏ عریضه شدم.

عقیدهء بنده دربارهء مقام سعدی و حافظ صریح و روشن است و بارها در کلاس‏های درس‏ آن را ابراز داشته‏ام:به‏نظر بنده تاکنون هیچ فارسی زبانی،زبان دری را به فصاحت و روانی و شیرین تکلم نکرده است،و سعدی اولین و بزرگترین آموزگار سخن دری‏ است و زبان فارسی امروز ما براساس آنچه سعدی از این زبان ارائه داده است قرار دارد و شیخ اجل از این حیث بر تمام گویندگان و نویسندگان سلف و خلف خویش برتری دارد و کسانی‏ که می‏خواهند بهترین و استادانه‏ترین نمونهء سخن پارسی را در شعر و نثر بیابند،و ذوق‏ و سلیقهء خویش را برای زیبا نوشتن و شناخت زیباترین آثار سخن دری تربیت‏ کنند باید سعدی بخوانند و دمی از مطالعهء دائمی دیوان و کلیات عزیز وی فارغ نباشند. به‏نظر بنده سعدی از این حیث،از نظر شیرین‏سخنی و استادی در زبان فارسی و شناخت‏ روح زبان،بر همه‏کس حتی بر خواجهء سحرآفرین شیراز حافظ نیز برتری دارد.

اگر خاطر مبارک باشد سخن‏رانی بنده در تالار سعدی هم(که بعد در شمارهء اردی‏بهشت‏ ماه مجلهء نگین نشر شد)بحث دربارهء این نکته بود که چرا زبان سعدی هیچ وقت کهنه نشده‏ و همواره سرمشق فارسی زبانان بوده است و حال آن‏که بسیار کسان،پیش از سعدی و پس از او آمده و به استادی شناخته شده‏اند و پس از مدتی کوتاه یا دراز زبان ایشان کهنه شده است و بحث بنده دربارهء یکی از عوامل این خلود و جاویدانی بود که آن پیوند زبان سعدی با زندگی‏ روزانه وجوشان و خروشان مردم است(و اگر توجه فرموده باشید همهء حاضران نیز در این سخن‏ رانی به چشم رضا و رحمت نگریستند و حتی پروفسور علی اف که همهء نویسندگان را انتقاد می‏کرد برای آن جز تحسین چیزی نداشت،و استاد محیط طباطبائی سلمه اللّه تعالی نیز با آن‏که قوهء نقدشان بسیار قوی و دقیق است آن را تأیید کردند.)

اما درمورد این‏که بزرگ‏ترین شاعر ایران کیست،با آن‏که این امر خیلی کلی و داوری درباب آن دشوار است و درهرحال خالی از جنبهء عاطفی و احساسی و اظهار نظر شخصی و فردی نمی‏تواند بود،بنده صریحا و واضحا عرض می‏کنم که اگر شعر را آن گهر والا و پالوده و لطیف عاطفهء آدمی بدانیم و معنی و مفهوم و بلندی فکر و عظمت اندیشه و شخصیت را نیز در آن دخیل بگیریم،در این صورت در نظر بنده بزرگترین شاعر فارسی- زبان که تاکنون دیده‏ام حافظ است و سالیان درازی است که بر این عقیده‏ام.به قول خود خواجه:

عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست‏ دیر گاهی است کز این جام هلالی مستم

بنده حافظ را واجد بلندی شعر فرودسی،عمق و عظمت اندیشهء خیام،ظرافت بیان‏ نظامی،شور و حال مولانا و شیرینی سخن شیخ اجل سعدی می‏دانم.حافظ حالت مغناطیسی‏ قوی داشته که چون به دیوان شاعران بزرگ و کوچک برمی‏خورده.(و به احتمال قوی آثار تمام شاعران پیش از خود را مطالعه کرده بوده)هرچه خصوصیت جالب توجه و امتیاز قابل‏ ملاحظه داشته‏اند جذب می‏کرده است و اتفاقا همین مطلب را در سخن‏رانی خود در تالار حافظ (که گویا شما در آن تشریف نداشتید)عرض کردم.

بنده در کلاس‏ها کوشش می‏کنم که شعر حافظ کمتر بخوانم(چون مشکل است و هر بیت‏ آن برای فهمانیدن به دانش‏جو احتیاج به توضیح مفصل دارد)و بیش‏تر در بحث‏های دستوری‏ و لغوی و ادبی به شعرهای سعدی و دیگر شاعران که فهم آن آسان‏تر است استناد می‏کنم و درعین‏حال چون ارادت خود به آستان خواجه را امری فردی و عقیده‏ای شخصی می‏دانم، اصراری در قبولاندن آن به مستمعان،و بحث درباب اثبات آن ندارم،گو اینکه مردی چون‏ خواجه نیز برای قبول عام یافتن،احتیاج به مبلغی خام چون مخلص ندارد.

این چند سطر را هم از آن جهت نوشتم که ممکن بود دوستان عزیزی مانند دکتر محمد امین ریاحی،که سالها پیش از این،در صمیم جوانی و دوران دانش‏جویی در چلو کبابی جلو مجلس نشسته و با ستایش خواجه و خواندن سرودهای آسمانی وی به عالمی دیگر می‏رفتیم‏ نوشتهء آن عزیز را بخوانند و با خود بگویند چه شده است که فلانی سر پیری تغییر عقیده داده‏ و مراد خود را عوض کرده است!

البته این عرض ارادت بنده به آستان آسمای سای خواجه به هیچ روی با حسن اعتقاد مخلص به شیخ و استادی او در سخن پارسی مانعة الجمع نیست،و اگر حقیقت را بخواهید بنده سنجیدن این بزرگان را با یک‏دیگر و جا تعیین کردن برای ایشان را کاری درست، یا لا اقل لازم و فوری نمی‏دانم،به دو دلیل:نخست آن‏که هریک از این بزرگان در کار خود و در زمینه‏ای که اختیار کرده‏اند استاد مسلم و بی‏نظیرند و نمی‏توان فردوسی خداوند حماسه‏ را با سعدی استاد مسلم غزل عاشقانه و نظامی بزرگترین بزم‏آرای داستان‏های عاشقانه سنجید و اگر خود آنان نیز گاهی چنین کرده‏اند(چنان‏که شیخ اجل خواسته است حماسه بسراید) بهتر بود که نمی‏کردند.هریک از این بزرگان در جای‏گاهی که تاریخ و ادب این سرزمین بدیشان داده است و در زمینه‏ای که برای هنرنمائی برگزیده‏اند در مقام اولی و هیچ مقام‏ اول در زمینه‏ای دیگر اول‏تر نیست!

دوم این‏که دربارهء این بزرگان حرف‏های ناگفته و کارهای ناکرده چندان زیاد است‏ که سنجیدن آن‏ها با یک‏دیگر و بالا یا پائین نهادن کرسی‏های افتخار ایشان در درجهء دهم‏ لزوم قرار دارد.از بزرگی مثل حافظ،هنوز که هنوز است متنی متقن حاوی تمام غزل‏های‏ وی،دردست نداریم.شوروی‏ها برداشته‏اند دیوان عنصری را اندکس کرده و کتابی ساخته‏اند مشتمل بر اینکه دیوان عنصری دارای چند لغت است.هر لغت چندبار در این دیوان آمده‏ (چند لغت یک‏بار و چند لغت دوبار...الی آخر)و چه لغت‏هایی بیش از همه در آن‏ متن استعمال شده،و هریک از لغت‏ها در کدام صفحه و کدام سطر آمده است،برای این‏که‏ کار من و شما را که خود را اهل تحقیق در زبان و ادب فارسی می‏خوانیم آسان کنند،و ما هنوز متن درستی از حافظ و سعدی و نظامی و حتی مولانا تدوین نکرده‏ایم،تا به آن‏گونه تحقیق‏ها چه رسد.در چنین اوضاع و احوالی به‏نظر بنده مناقشه در این باب که کی بالاتر و کی پائین‏تر است،آن هم از طرف مثل بنده کسی که خود را قابل شاگردی و حتی دربانی آن عزیزان‏ هم نمی‏داند(خدای ناخواسته سوء تفاهم نشود،فقط شخص خودم را می‏گویم)نشان بی‏خبری‏ و خامی و افزون‏طلبی است.از این جهت آنچه را که معروض افتاد به‏عنوان عقیدهء شخصی‏ و ایمان قلبی و تمایل عاطفی خود عرض کردم و هیچ اصراری در اثبات آن ندارم و درباب‏ نقض یا ابرام آن هم با هیچ ذی الحیاتی وارد مباحثه نمی‏شوم.

اما تقدیم این نامه موجب شد که در میان کاغذ پاره‏های خویش بگردم و خطابه‏ای را که پارسال به‏صورت سخن‏رانی در مرزهای دانش القاء کرده بودم و دربارهء نتایج علمی و تحقیقی است که از مطالعهء داستان‏های ملی می‏توان گرفت به ضمیمه تقدیم داشتم و تقاضا دارم‏ اگر درج این نامه میسر نیست،باری جان کلام و اصل مطلب آن را در یغما منعکس بفرمایید.

مجلهء یغما:خطابهء استاد دکتر محجوب را در شمارهء بعد مطالعه فرمایید.

(صفحهء بعد)یادگاری از شاعران دانشمند:

از راست به چپ(نشسته):سید عبد الکریم امیری فیروز کوهی-مرحوم میرزا محمد علی عبرت نائینی(وفات 1321)-مرحوم میرزا حسن وحید دستگردی-مرحوم‏ میرزا تقی خان بینش آق اولی.

صف دوم(ایستاده)آقایان:محمد علی نجاتی-پارسا تویسرکانی-احمد سهیلی‏ خوانساری-احمد گلچین معانی-مرحوم صابر همدانی-مرحوم زین العابدین خادم‏ مرحوم وحید و موزع مجلهء ارمغان(مردی بسیار شریف و بسیار مهربان)-این عکس در سال 1318 شمسی در عکاسخانهء جنب مقبرهء مرحوم هدایت در خیابان اسلامبول که اقامتگاه‏ مرحوم عبرت و محل اجتماع شاعران بود برداشته شده.